

داد و این مال عن قریب فنا شود و علم هرگز فنا نشود
بلکه باقی خواهد بود پس مرد عاقل طلب چیزی کند که ابدی
باشد و زوال نه یابد و هر کسی که شیرینی علم در دهان
جان رسد و هر روز چیزی از آن بداند که در روز آن
میدانست پس آنرا با سلطنت هفت اقلیم بر آبرین کند **جاء**
آورده اند که در بغداد جوانی عالی نسب بود و بسی عاقل
وزیرک و فهم و درک بحسن سیره و صورت بد جماعت علی
رسیده بود پس اکابر بغداد اتفاق کردند که این جوان
لایق صحبت خلیفه است پس او را در پیش خلیفه تربیت
و تمثیل بسیار کردند چنانچه نادیده او را دوست داشتند
پس جمعی از خواص بفرستاد و آن جوان را حاضر کردند
و خلیفه او را بنزدیک خود بنشانند پس صد چندان بود که
وصف کرده بودند پس با وی در سخن درآمد و عقل و ادب
وزیرکی و اخلاق او تمحص کرد هم در غایت کمال دید اقا
او را از علم نصیبی نبود خلیفه گفت ای دروغ آنچه اصل

نداری

نداری با این همه خصلتهای شایسته لایق صحبت
پس او را تحصیل علم فرمود گفت وقتی که عالم شوی
شایسته مجلس مایی پس آن جوان بطلب علم رفت و شریف
نمود چون همه اسباب مهیا بود بانکه روزی عالم شد اول
مایه جوانی بود و عقل کامل و ذهن فایق و معاشره
و کتب نفیس مضمح و استادان مشفق و داعیه جاه و
با خلیف بانکه ملتی صیت غلم او بکوش خلیفه رسید
پس او را طلب کرد و علماء آنجا حاضر کردند و سوالهای
در میان آوردند پس آن جوان همه را جواب گفت چنانچه
همه علماء آنجا حاضر بودند او را تحسین کردند پس جوان
سوالی چند کرد و همه کلام مرد میدان او بنویزند پس خلیف
بغایت خرم شد فرمود که این تپان شایسته صحبت مایی
پس آن جوان گفت بخو خلیف که شیرینی علم همان از درک
شکار کرده است و مذاق جان من لذتی یافته است که از
صحبت تو در ستر میدارم و یک مسئله که یاد لیوم و آن